

یادگار سنت احترام به علم در فرهنگ ایران

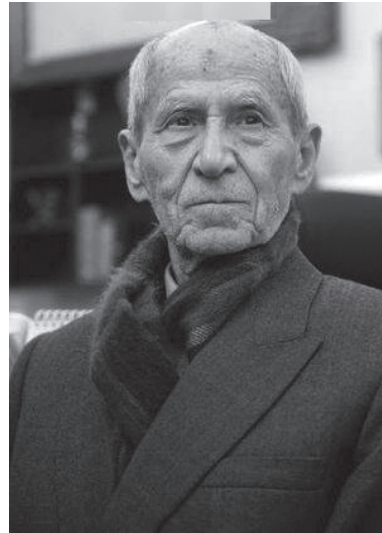
به یاد دکتر محسن جهانگیری

۱۲۷-۱۲۳

فاطمه مینایی

۶۶

دکتر محسن جهانگیری استاد فلسفه دانشگاه تهران اول اردیبهشت ۱۳۹۸ در نودسالگی از دنیا رفت. در این مدتی که از درگذشت ایشان می‌گذرد، آنچه بیش از همه به چشم می‌آید، یاد اخلاق و منش استاد است از جانب شاگردان و همکاران و کسان دیگری که به نحوی با ایشان سروکار داشته‌اند. در این یادداشت کوتاه قصد تمرکز بر این جنبه دلپذیر از وجود آن انسان متعهد و آرام و فروتن را ندارم و مروری بر کارنامه علمی ایشان را هدف اصلی قرار داده‌ام.



دکتر جهانگیری در ضیاءآباد (زیاباد) قزوین به دنیا آمد؛ هر چند از جانب پدر تبار بختیاری داشت. پس از تحصیلات ابتدایی در زادگاه، به آموختن علوم دینی در قم و اصفهان پرداخت و از محضر بزرگان حوزه بهره برد. ایشان همزمان فلسفه اسلامی خواند و همراه سید جلال‌الدین آشتیانی و امام موسی صدر در درس اسفار علامه طباطبایی شرکت کرد. از سوی دیگر در تهران تحصیلات متوسطه را تمام کرد و انگلیسی آموخت و در دانشسرای عالی و همچنین در دانشکده علوم معقول و منقول دانشگاه تهران نزد استادانی مانند غلامحسین صدیقی و سیدحسن تقی‌زاده و بدیع‌الزمان فروزانفر و سیداحمد فردید درس خواند. پس از گرفتن دکتری فلسفه جدید از گروه فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، همان‌جا به تدریس و تحقیق مشغول شد.

متناسب با همین تحصیلات دوگانه سنتی و جدید، کارهای دکتر جهانگیری را می‌توان به دودسته کلی تقسیم کرد: آثاری در حوزه علوم و معارف سنتی اسلامی و آثاری در معرفی فلسفه غرب. از دسته اول مشهورترین تألیف او کتاب محیی‌الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی است (چاپ نخست، ۱۳۵۹)؛ تحقیقی جامع در ترازوی بالا که به زبان‌های عربی (بیروت: ۲۰۰۳/۱۴۱۴) و اردو (لاهور: اداره ثقافت اسلامی، ۱۹۸۹) نیز ترجمه شده است. تصحیح کتاب کسراصنام الجاهلیه ملاصدرا (تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا ۱۳۸۱) کار دیگر او در این حوزه است. از دسته دوم مهم‌ترین و ماندگارترین کارهای دکتر جهانگیری ترجمه آثاری از اسپینوزا است که دکتر جهانگیری او را تحسین می‌کرد و «عمیق‌ترین و دقیق‌ترین فیلسوف پس از دوره رنسانس» می‌خواند. (جشن نامه، ص ۲۰) برگردان کتاب مهم اسپینوزا. اخلاق (مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴). با مقدمه و حواشی عالمانه و مفید و همچنین برگردان شرح اصول فلسفه دکارت و تفکرات مابعدالطبیعی (انتشارات سمت، ۱۳۸۲) هر دو باز از اسپینوزا، ترجمه‌های منتشرشده اوست از آثار این فیلسوف مهم دوره جدید. استاد ترجمه‌ای هم از رساله دین و دولت (رساله الهیاتی - سیاسی) اسپینوزا دارند که هیچ‌وقت برای انتشارش اقدامی نکردند و در گفتگویی که در ابتدای جشن نامه‌شان (انتشارات هرمس، ۱۳۸۶) چاپ شده است اعلام کردند: «انتشار ترجمه آن را به صلاح خود و جامعه نمی‌دانم». (ص ۲۱) امیدوارم اکنون صلاح کار تغییری کرده باشد و این متن ارزشمند به همت صاحب ذوقی در

دسترس عموم قرار بگیرد؛ چراکه ترجمه‌های دیگری از بخش‌هایی از این اثر منتشر شده است و در هر حال، انتشار این کتاب کلاسیک و بسیار مهم، زبانی برای کسی در بر نخواهد داشت. ترجمه مهم دیگری که دکتر جهانگیری به انجام رسانده، اما چاپ نکرده، نقد عقل محض کانت است که پایان نامه کارشناسی ارشد ایشان بوده است. این متن هم اگر منتشر شود، برای اهل نظر مفید خواهد بود؛ چراکه هر چند حاصل قلم دوره جوانی ایشان و آشنایی آن‌ها با فلسفه کانت است، نفس اینکه کسی با دانش سنتی و فضل فارسی دانی به برگردان اصطلاحات این متن سرنوشت‌ساز در تاریخ فلسفه پرداخته باشد شایسته توجه است و می‌تواند محل تأملی برای فهم بهتر و سنجش نسبت سنت فلسفی ما با فلسفه‌های جدید باشد. یکی دیگر از تألیفات دسته دوم آثار ایشان، کتاب احوال و آثار و آراء فرانسیس بیکن (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹) است که ترجمه‌ای عربی هم از آن با نام فرانسیس بیکن آراؤه و آثاره وجود دارد. (بیروت: دارالهادی، ۲۰۰۵/۱۴۲۶) آخرین کتابی که از دکتر جهانگیری منتشر شد، تألیفی است با نام سه فیلسوف غرب، بیکن، هابز و اسپینوزا (دانشگاه تهران، ۱۳۹۷) که بنا بر بخش‌هایی از طرح تدوین جمعی تاریخ فلسفه غرب باشد، اما با نافرجام ماندن آن طرح، جداگانه انتشار یافته است. این کتاب رویکرد تاریخی ندارد و به صورت موضوعی تدوین شده است.

علاوه بر تألیف و ترجمه کتاب، دکتر جهانگیری مقالات بسیاری. باز منطبق با دو دسته کلی پیش گفته نوشتند. مقالات ایشان ابتدا در یک مجلد (۱۳۸۳) و سپس در سه مجلد جداگانه (۱۳۹۰، به کوشش زهرا قزلباش) در انتشارات حکمت به چاپ رسیده است. تک مجلد اول با عنوان مجموعه مقالات: بیست مقاله، نوشته‌هایی درباره جنبه‌های گوناگون فلسفه اسپینوزا و بیکن تا مقالاتی در حوزه فلسفه و کلام و عرفان اسلامی را در بر دارد و از این لحاظ نمایانگر روحیه و نوع کار مؤلف است. در سه‌گانه بعدی مقالات طبق موضوع منظم شده و هدف از آن گردآوری همه مقالات مؤلف در یکجا بوده است. مجلد اول با عنوان مجموعه مقالات ۱: کلام اسلامی انتشار یافته است. تنوع موضوعی این مجلد در عین وحدت حوزه پژوهش با مروری بر عنوان مقالات مشخص می‌شود. مثلاً در این مجموعه هم بحث‌هایی درباره سران اندیشه معتزلی، واصل بن عطا و ابوالهذیل علاف و جاحظ می‌بینیم و هم مقاله‌ای درباره مؤسس مذهب مهم ضد معتزلی، یعنی ابوالحسن اشعری. مجلد دوم با عنوان مجموعه مقالات ۲: عرفان و فلسفه اسلامی مشتمل است بر مقالاتی از جمله درباره ابن سینا، حکمت اشراق، ابن عربی، شیخ بهایی و ملاصدرا. مجلد سوم با عنوان مجموعه مقالات ۳: فلسفه غرب انتشار یافته و عمده مقالات آن درباره فلسفه بیکن و اسپینوزاست. در این مجموعه مقاله‌ای هم آمده است با عنوان «اینشتین پیرو اسپینوزا».

دکتر جهانگیری همان‌طور که از این مرور آثار برمی‌آید، اهل تحقیق بود. وی در سال ۱۳۷۶ در پایان مقدمه چاپ دوم اخلاق اسپینوزا نوشت:

از قادر متمان مسئلت دارم که این کمترین را بیش از پیش موفق گرداند تا این روزهای واپسین عمر خود را در نشر فرهنگ و معارف بشری بگذرانم.

خوشبختانه بیش از بیست سال بعد از این تاریخ و تاروهای پایانی عمر، استاد به تدریس و تحقیق مشغول بود. روحیه پژوهش او در همین مقدمه پیداست. او از کتاب‌هایی درباره اسپینوزا یاد کرده که در فاصله دو چاپ ترجمه (از ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۶) به زبان فارسی انتشار یافته است؛ از جمله ترجمه دکتر محمدحسن لطفی از بخش اسپینوزای کتاب فیلسوفان بزرگ یاسپرس. به‌طور کلی تحقیقات دکتر جهانگیری به‌ویژه در حوزه معارف سنتی آثاری است معتبر و اصیل که از تکرار معلومات معمول فراتر می‌رود. مثلاً در مقالات درباره نظام وجوه گوناگونی از اندیشه او، از نظرش در رد جوهر فرد تا آرایش در اصول فقه، کاویده شده است. دکتر جهانگیری همان‌طور که از فهرست آثارشان

۱. شایان دقت است که پس از درگذشت استاد جهانگیری، در برخی رسانه‌ها در فهرست آثار ایشان اشتباهی صورت گرفته و کتاب‌هایی به‌ویژه در فقه به ایشان نسبت داده‌اند که از نویسندگان دیگری همانا ایشان است. برای کتاب‌شناسی درست رجوع کنید به جشن نامه دکتر محسن جهانگیری (انتشارات هرمس، ۱۳۸۶؛ ص ۲۷-۲۴) و مجموعه مقالات بزرگداشت استاد دکتر محسن جهانگیری. (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، اسفند ۱۳۹۰؛ ص ۲۴۱-۲۴۶، ۲۷۱-۲۸۱)

پیداست، به‌طورخاص به تاریخ کلام توجه داشتند. ایشان در کنار کارهایشان درباره فلسفه و عرفان، تحقیقات بسیاری در قالب مقاله درباره موضوعات کلامی، مانند بحث جبر و اختیار، و مباحث تاریخ کلام، مانند ارجاء و مرجئه، قدریان نخستین و صاحب نظران کلام قدیم به انجام رسانده‌اند. این جنبه از آثار ایشان نزد آشنایان با تاریخ اندیشه‌های اسلامی قدر و ارج خاصی دارد؛ زیرا پژوهشگران ما اغلب به تاریخ فلسفه و عرفان اسلامی می‌پردازند و پژوهش در تاریخ کلام اسلامی که از قضا اهمیتی فوق‌العاده در فهم تاریخ اندیشه‌ها در عالم اسلام دارد، به‌طورعمده مغفول می‌ماند و حتی آنها که به کلام می‌پردازند نیز چندان توجهی به تاریخ تطور مباحث کلامی ندارند.

دکتر جهانگیری اهل درس و بحث بود، به معنای سنتی آن و در جلسات درس فلسفه اسلامی بر علوم قدیم به سبک تکرار و تلقین تأکیدهایی می‌کرد که برای دانشجوی بیگانه با فضای سنتی غریب می‌نمود: «متن را با صدای بلند بخوانید و اعرابش را اظهار کنید». برای مثال ایشان در تدریس فلسفه ملاصدرا از دانشجویان می‌خواست که در کنار خواندن متن المشاعر ابیاتی از منظومه سبزواری را از بر کنند. گاهی نیز برای پیدا کردن فرق‌های ظریف واژه‌های نزدیک به هم در زبان عربی نمره تشویقی تعیین می‌کرد. از دیگر شیوه‌های ایشان این بود که نه فقط به مناسبت، در اثنای مباحث مصرع‌ها یا ابیاتی جهت تنبه می‌خواند: «هیچ‌کس از پیش خود چیزی نشد»، «ما همه هستی و هستی‌ها نما / تو وجود مطلق و هستی ما»، حتی از دانشجویان هم، به‌ویژه در دوره‌های پایین‌تر و مثلاً دوره کارشناسی، می‌خواست که شعر حفظ باشند و برای نمونه برای درست از بر خواندن غزلی از حافظ تشویقشان می‌کرد. به دانشجویان دوره کارشناسی تأکید می‌کرد سیر حکمت در اروپای محمدعلی فروغی را هم حتماً بخوانند، نه الزاماً برای کسب اطلاعاتی که در جاهای مختلف در دسترس بود، بلکه برای بهتر آموختن زبان فارسی و توانایی نگارش به این زبان.

دکتر جهانگیری اهل علم بود؛ به معنایی بسیار کهن و ریشه‌دار. در دیباچه کتاب فرانسیس بیکن (ص سیزده) می‌خوانیم:

درد بی‌پایان بر پیمانبران الهی به‌ویژه بر افضل آنان محمد مصطفی و خاندان و پیروان پاک او باد که بیش از دیگران به ستایش علم و دانش پرداخت و به علما و دانشمندان ارج نهاد و امت خود را به کسب علم از هر جای و از هر زبانی هدایت فرمود.

در نوشته دیگری آورده‌اند:

تاریخ شهادت می‌دهد که ملت مسلمان و فرهنگ دوست ایران همواره طالب علم و حکمت بوده است و... اصولاً برای علم و حکمت اصالت و استقلال قائل شده و عالمان و حکیمان را بدون توجه به زبان و ملیت و دین و مذهب بلکه صرفاً به خاطر علم و حکمتشان گرامی داشته است. (بیست مقاله، «سقراط حکیم از دید حکمای ایرانی»، ص ۱۱).

او به این معنا یادگار سنت دانش دوستی و احترام به علم در ایران بود؛ سنتی که به او اجازه داد در عین پرداختن به علوم حوزوی تا حد اجتهاد، علم را به هیچ حوزه‌ای محدود نداند و تداوم کنجکاو‌ی‌های دیرینه فرهنگ سازان تمدن اسلامی باشد.

دکتر جهانگیری به معنای خاص‌تری هم اهل علم بود، علم تجربی. توجه او به فلسفه بیکن از همین جهت بود: اگرچه او را اخلاقاً شخص چندان شایسته و قابل احترامی نیافتم، راه و روش و اندیشه و فلسفه‌اش را پسندیدم و نظریه مضمون حدیث شریف «لانتظر الی من قال وأنظر الی ما قال» سزاوار تحقیق و تحریر تشخیص دادم. (فرانسیس بیکن، ص چهارده)

جالب است که او در عین علاقه به پژوهش در عرفان، گرایشی آشکار به مشرب تجربی داشت. به جز نوشته‌های او درباره بیکن، مقاله «جا حظ» در دانشنامه جهان اسلام و مقاله «نظام، نخستین فیلسوف مسلمان» از شواهد این

گرایش است.^۲

اینکه با وجود شیفتگی دکتر جهانگیری به دانش‌های نو و تألیف و ترجمه‌های فراوان درباره فلسفه غرب، چرا آثار او بیشتر تداوم سنت به نظر می‌رسد تا معرفی روش یا رویکردی نو، پرسشی است شایان تأمل و بررسی. دکتر جهانگیری خود هیچ توهمی درباره نوآوری و نظریه‌پردازی نداشت^۳ و می‌توان گفت، به شایستگی، بیشتر ادامه سنت علم جویی در ایران بود. آیا اینکه نوشته‌های او مثلاً درباره فلسفه ضد مدرسی بیکن خود از قضای روزگار لحن مدرسی دارد، به فقدان دید تاریخی بر نمی‌گردد؟ آیا به نوع دیگری از مواجهه با فلسفه‌های غربی نیاز نداریم که در آن بیشتر از پاسخ‌ها و نظریه‌ها، مسئله‌های هر فیلسوف درون زمینه و زمانه‌اش برجسته شود؟ آیا علاقه ستودنی نسل او به علوم محدودیتی اساسی نداشت و آن این نبود که علم تجربی را بیشتر در علوم طبیعی می‌جستند و جدیتی در پیگیری علوم انسانی با دستاوردهای متحول‌کننده‌اش نداشتند؟ برای تعیین نسبت خود با میراث فلسفی مان اینها پرسش‌هایی است که نمی‌توانیم نادیده بگیریم و البته که با وجود این پرسش‌ها، قدر و ارج کسانی مانند دکتر جهانگیری که سنت فلسفه و چراغ دانش دوستی را در کشور ما زنده نگه داشته‌اند، معلوم و مسلم است؛ مسئله این است که با پیش چشم داشتن تلاش‌های این معدود استادان کنجکاو نیک‌نام، در ادامه راه آنان چگونه می‌شود در عین بهره‌مندی از فضایل سنتی، دنیای جدید را بهتر و بیشتر و موفق‌تر شناخت؟

مایلم این نوشته مختصراً با یادآوری دو نکته درباره روحیه و رویکرد دکتر محسن جهانگیری به پایان ببرم. یکی اینکه او در عین کنجکاو بی‌غرض و شیفتگی نسبت به علم و اندیشه جدید، با اتکا به پشتوانه سنت پیش‌گفته علم دوستی و دانش‌طلبی، مرعوب هر چه از «خارج» می‌آید نبود و این را در عمل نشان می‌داد. او که گزیده‌اش از متون فلسفی به زبان انگلیسی^۴ (انتشارات سمت، ۱۳۶۸) که کتاب درسی رشته فلسفه بود، درباره پژوهش در سنت اسلامی به صراحت گفته است:

من، و امثال من، قاعداً مثلاً ابوالحسن اشعری یا ابن‌سینا را باید بهتر از یک غربی بشناسیم. برای من آنچه قطب‌الدین اشکوری شاگرد میرداماد درباره استادش می‌گوید معتبرتر از تشخیص یک خاورشناس مثلاً پروفیسور هانری کربن است. (جشن‌نامه، ص ۲۵)

نکته دوم که باز با همین مطلب پیوند دارد، مهر میهن و ایران دوستی عمیق اوست، در کنار دین‌داری متشرعانه. استاد جهانگیری وقتی در مرور خاطرات کودکی خود درباره تأثیر اشغال ایران به دست متفقین می‌گوید (جشن‌نامه، ص ۱۴-۱۵) و وقتی نگرانی خود را از وضع کنونی زبان فارسی «که سند هویت ملی و مذهبی و آبرو و اعتبار ملت و مملکت ماست» به زبان می‌آورد و از هجوم واژه‌های انگلیسی به زبان فردوسی و سعدی و حافظ گلایه می‌کند، (جشن‌نامه، ص ۲۶) زبان گویای نسلی است که با تمام وجود می‌کوشیدند از این زبان و این فرهنگ پاسداری کنند و امیدوارم برکت کوشش‌ها و آرمان‌جویی‌هایشان همیشه با ما باشد. استاد ما دکتر محسن جهانگیری نماینده روحیه و نگرشی بود که چه بسا در روزگار ما به خطر افتاده باشد. او نماینده ارزش‌های یک سنت بزرگ و زنده و دانش دوست بود و تجسم آن در روزگار جدید. شاید ایشان به معنایی خاص چندان اهل تحلیل فلسفی نبودند، اما اگر فلسفه دوستداری دانش به معنای عام باشد، در برابر تحجر و جمود و توهم بی‌نیازی از دانش، دکتر جهانگیری قطعاً استمرار روحیه فلسفی سنت ما در دوره جدید بود؛ روحیه‌ای که می‌کوشد هم خود را بیشتر بشناسد و هم علم و دانش و بینش را از هر کجا که می‌شود و نزد هر کس که باشد فرا بگیرد.

۲. حدود دو سال پیش، دکتر جهانگیری در جلسه اهدای کتاب‌های خود به کتابخانه بنیاد دائرةالمعارف اسلامی از دکتر محسن هشترودی یاد کردند و اینکه در درس‌هایشان در دانشگاه ملی شرکت می‌کرده و درباره نسبت اینشتین از ایشان سؤال کرده‌اند. (این هم گفتنی است که در همان جلسه دکتر جهانگیری ضمن اشاره‌ای ظریف به برخورد با فردی مصری که در کتابخانه بادلین آکسفورد درباره فقه حنفی تحقیق می‌کرده، چون آن کتابخانه از الازهر مجهزتر است، بر اهمیت گردآوری منابع تأکید می‌کردند).

۳. مجموعه مقالات بزرگداشت استاد دکتر محسن جهانگیری، ص ۱۹.

4 A Selection of Philosophical Works